

اطاعت مطلق از حاکم

اطاعت مطلق از حاکم

وهابیت که خود را پیرو احمد بن حنبل می‌دانند به سه دلیل آیه اولوا الامر، روایت رجال فاجر و حجیت عمل صحابه، اطاعت از اولوالامر را واجب می‌دانند. در این مقاله عقیده وهابیت به اطاعت مطلق از حاکم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مقدمه

وهابیت که خود را پیرو احمد بن حنبل می‌دانند به سه دلیل، اطاعت از اولوالامر را واجب می‌دانند. آنان معتقدند نماز عیدین، جمعه و جماعت و رهبری حج و جهاد باید در اختیار امام و حاکم باشد، چه عادل باشد، چه فاجر و قرآن و سنت و عمل اصحاب، مؤید این نظریه است. اولین دلیل آنها آیه: «یا ایها الذین آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الامر منکم» است. آنان می‌گویند: از عمومیت و اطلاق اولی الامر، استفاده می‌شود از هر حاکمی. خوب باید - باید اطاعت شود و اطاعت از اولوالامر، به ولی امر عادل یا فاجر مقید نشده است. در ضمن این جمله تخصیص نمی‌پذیرد و نمی‌توان گفت: منظور، حاکم عادل است.^[1]

دلیل دیگر وهابیان روایتی از قول پیامبر(ص) است که کتاب الاسئله، ادعای صحیح بودن آن را نموده است:

إن الله يؤيد هذا الدين بالرجال الفاجر؛^[2]

خداوند، این دین را با شخص فاجری که حاکم باشد تأیید می‌کند. از این روایت، استفاده می‌شود هر حاکمی که مؤید دین باشد قابل اطاعت است، ولی وهابیان به گونه دیگری از آن استفاده کرده‌اند.

در مرفوعه دیگری از ابوهریره آمده است:

الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برأ کان أوفاجراً؛^[3]

جهاد بر شما واجب است، همراه کسی که بر شما حکومت می‌کند، چه آن امیر نیکوکار و عادل باشد، چه فاجر و ظالم.

دلیل سوم وهابیان حجیت عمل صحابه است، مانند نماز خواندن عبدالله بن مسعود به امامت ولید بن عقبه بن ابی معیط، با این که ولید، فردی شراب خوار و لاپالای بود.

نمونه دیگر، عمل صحابی معروف، عبدالله بن عمر است که به امامت حجاج بن یوسف نماز خواند، با این که حجاج مردی ظالم و خون خوار بود. هم چنین برخی از صحابه در نماز به ابن ابی عبیده اقتدا می‌کردند، با این که به انحراف عقیدتی وی آگاه بودند و او را آشکارا مردم را به گمراهی دعوت می‌کرد.

اینها خلاصه استدلال وهابیان، برای وجوب اطاعت از حاکم است، اعم از این که ظالم باشد یا عادل.^[4] این تفکر در حقیقت، راه را برای حکومت ظالمان و شراب خواران هموار نموده، مانع رشد مصلحان می‌گردد. هم چنین این تفکر مخالف قرآن است و همان طوری که آشکار خواهد شد تخصیص در آیات مورد استشهاد وهابیان، اقوام از عدم تخصیص است، زیرا برای فهم آیه‌ای، لازم است مجموعه قرآن و سایر آیات نیز ملاحظه شود. در قرآن، آیات فراوانی هست که اطاعت

از مسرفان، مفسدان و ظالمان را نهی کرده است. این آیات، قیدهای واضحی بر آیه اولی الامرند که اگر از مفسدان و ظالمان تبعیت کنیم، اطاعت اهل معصیت کرده‌ایم - که خلاف قرآن است - :

«ولا تعاونوا علی الایم و العدوان»؛ [5]

و در گناه و تعدی دست یار هم نشوید.

حتی بالاتر از آن، اطاعت از والدین را تا جایی مجاز دانسته که آنها در راه حق گام بر می‌دارند؛ در حالی که اطاعت حاکم، اولی از اطاعت والدین نیست:

«و وصینا الإنسان بوالدیه حسناً و إن جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما»؛ [6]

و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند و [لی] اگر آنها در کوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی از ایشان اطاعت مکن.

در سنت پیامبر و احادیث او نیز، از اطاعت مخلوق گناه کار نهی شده است:

لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق؛ [7]

اطاعتی وجود ندارد برای مخلوقی که در معصیت خالق است.

اساساً مذاق اسلام حرکت جامعه بر مبنای تقوا است:

«وتعاونوا علی البر و التقوی»؛ [8] قرآن، علت بعثت انبیا را نیز برقراری عدل می‌خواند: «لیقوم

الناس بالقسط»؛ [9]

با این حال، چگونه ممکن است اسلام امام غیر عادل را تأیید کند، جامعه را به فساد و ظلم بکشاند و عمل برخی از صحابه را معیار قرار دهد.

عمل صحابه

اگر از عمل برخی صحابه در اقتدا به حاکم نامشروع وقت چنین نتیجه گیری شود که از هر حاکمی - ظالم یا عادل - باید تبعیت کرد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا عبدالله بن عمر خلافت عثمان را پذیرفت، اما خلافت علی (ع) و امام حسن (ع) را نپذیرفت؟ امام حسین (ع) را یاری نکرد، ولی با یزید، ابن زیاد و حجاج، بیعت کرد؟ چرا برخی از صحابه با علی (ع) بیعت نکردند؟

بنابراین عمل صحابه در نفس خود حجت نیست و حجیت آن، ضوابط و شرایطی دارد و صرف صحابی بودن کافی نمی‌باشد، چه گروهی از منافقان یا کسانی که بعداً مرتد شدند در شمار صحابی پیامبر بودند و احادیثی هم که از آنها نقل شده، پذیرفته نیست.

متأسفانه چون این تفکر در مذهب برخی برادران اهل سنت ریشه داشت، مورد سوء استفاده قرار گرفت. احمد حنبل می‌گوید:

برای تعیین خلیفه دو راه وجود دارد: یکی این که خلیفه قبلی او را تعیین کند؛ چنان که پیامبر ابوبکر را و ابوبکر عمر را برگزید و عمر شورای شش نفری را تعیین کرد. راه دوم این که خود شخص به احراز قدرت مبادرت کند، ولو با زور و شمشیر، مانند علی بن ابی طالب. اطاعت از آن دو، لازم و مخالفت با ایشان حرام است. لازم نیست که حاکم عرب باشد یا از قریش باشد و اگر انحرافی داشت، فقط فقها می‌توانند او را نصیحت کنند. [10]

آیا احمد بن حنبل تا این اندازه از تاریخ صدر اسلام بی‌اطلاع بوده که نمی‌دانسته علی بن ابی طالب با بیعت به خلافت رسیده است، نه با زور شمشیر؟ از طرف دیگر، رسالت فقها تنها نصیحت خلفا عنوان گردیده است؛ در حالی که قدرت فاسد را نمی‌توان به نصیحت به راه صحیح هدایت کرد. علاوه بر آن اغلب فقهای اهل تسنن جزء مداحان و نگهبانان قدرت حاکم فاسق بوده‌اند.

علمای وهابی که ادعای پیروی از مذهب اهل سنت و احمد حنبل را دارند، آیا تاکنون نصیحت یا برخوردی با دستگاه حاکم بر حجاز داشته‌اند یا جیره خوار دستگاه حکومتی و توجیه‌گر خیانت‌های آنها بوده‌اند؟

خود وهابیان از روی غفلت روایاتی را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند که عقیده پیروی از حاکم فاجر یا عادل را زیر سؤال می‌برد:

قال رسول الله (ص): «إنما أخاف على أمتي الأئمة المضلّين؛ أي الأمراء والعلماء والعباد»؛ [11] پیامبر فرمود: من برای امت خود از رهبران گمراه و گمراه کننده می‌ترسم و رهبران گمراه، یعنی حاکمان، دانشمندان و عابدان گمراه.

پیامبر اکرم در این حدیث از حاکمان گمراه اظهار ناراحتی و نگرانی نموده و در حقیقت اطاعت از حاکم گمراه را نهی کرده است.

به دنبال حدیث فوق از عمر بن خطاب نقل شده که به راوی گفت:

هل تعرف ما يهدم الإسلام؟ قلت: لا. قال: يهدمه زلة العالم و جدال المنافق بالكتاب و حكم الأئمة لمضلّين؛ [12]

آیا می‌دانی چه چیزی اسلام را نابود می‌کند؟ راوی گفت: نه، عمر گفت: آنچه اسلام را نابود می‌کند، گمراهی عالم و جدل منافقان با تمسک به آیات قرآنی و حکومت زمام داران گمراه و گمراه کننده است.

این حدیث نیز از اطاعت حاکم فاجر نهی کرده، آن را حرام می‌داند. ناگفته نماند که اطاعت از هر زمام داری، چه ظالم باشد چه عادل، با مسئله دیگری که در مکتب شیعه مطرح است تفاوت دارد که جامعه نیازمند حاکم است، ولو فاجر باشد، زیرا اگر حاکمی نباشد، هرج و مرج به وجود می‌آید و نظم بهتر از بی‌نظمی است. این قاعده در شیعه برای اثبات ضرورت حکومت در جامعه است، برای توضیح شرایط و وظایف حکومت.

اطاعت از حاکم و اولی الامر در شیعه

به عقیده شیعه، آیه: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولی الامر منکم» [13] یا آیه «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» [14] ارتباط معنوی دارد و آیه دوم توضیح دهند آیه اول است.

در آیه اول می‌گوید: از خدا و رسولش پیروی کنید و در صورت نبودن رسول از زمام دارانی که میان خودتان هستند، ولی نمی‌گویید از زمام دار عادل پیروی کنید، بلکه آیه مطلق بوده و شامل زمام دار فاجر و عادل می‌شود.

آیه دوم می‌گوید: ولی و رهبر شما ابتدا خدا و رسول خداست و در صورت نبودن رسول، کسانی که نماز بر پا می‌دارند، زکات می‌دهند و ...

در اصول کافی، حسین بن ابی العلاء، روایت می‌کند:

قلت لأبی عبدالله: الأحياء طاعتهم مفترضة؟

قال: نعم، هم الذین قال الله عزوجل: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و أولی الامر منکم» و هم الذین قال الله عزوجل: «إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون»؛ [15]

به حضرت امام صادق (ع) گفتم: آیا اطاعت امرایی که در حیات هستند، واجب است؟ حضرت فرمود: آری و آنها همان کسانی هستند که خداوند درباره آنها فرمود: خدا و رسولش، ولی شما هستند و بعد از آن کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند.

روایت فوق، ارتباط بین دو آیه را بیان می‌کند. آیه دوم درباره حضرت علی (ع) نازل شده و اگر

بخواهیم آن را توسعه دهیم شامل بقیه ائمه اهل بیت(ع) می‌شود و چنانچه بخواهیم بعد از ائمه مصادیق نازل‌تری را برای آن در نظر بگیریم باید زمامداران و سرپرستانی که با شرایط اسلامی جانشین ائمه‌اند، مانند ولیّ فقیه که مصداق اولی الامر است. اگر شأن نزول این آیه را انکار کنند، دست کم شرایطی مانند ایمان، گزاردن نماز و دادن زکات را برای حاکم مقرر کرده است و اگر حاکمی هر یک از اینها را به معنای دقیق کلمه بداند و به آن عمل کند هرگز نمی‌تواند منحرف و فاجر باشد.

نخستین اولی الامر، پس از رسول و ملاک تقدم صحابی پیامبر یکی از مباحث دیرینه بین شیعه و سنیّ این است که نخستین اولی الامر، بعد از رسول خدا چه کسی بود؟ بسیار طبیعی است که فرقه وهابیت هم خود را داخل این قضیه کند و معرکه بگیرد. ما همواره قائل بوده و هستیم که این مسئله به صورت بحثی مذهبی، فقط در میان شیعه و سنی مطرح است و نباید هیچ نیروی خارجی یا داخلی دیگری، در این موضوع دخالت کند و مسلمانان اجازه دخالت به فرقه‌های دست ساز بیگانه را نخواهند داد. این بحث باید در محیطی دوستانه و سرشار از اخوت اسلامی مطرح شود تا بیگانگان نتوانند از آن سوء استفاده کنند.

شیعه نخستین اولی الامر پس از پیامبر را علی بن ابی طالب می‌داند، ولی برادران سنی بدون در نظر داشتن انتصاب علی در غدیر خم و وصیت پیامبر به این که: «هر که من مولای او هستم علی مولای اوست» و بسیار شواهد قرآنی، روایی و تاریخی دیگر، صلاحیت صحابه را برای زمام داری پس از پیامبر مطرح کردند. سپس به این بحث پرداختند که کدام یک بر دیگران برتری دارد. ابن حنبل می‌گوید:

صحابی آن است که یک سال یا یک ماه یا یک لحظه پیامبر را درک نموده باشد، ولی از نظر درجات و تقدم در افضلیت بین آنها تفاوت وجود دارد. دسته اول: به ترتیب ابوبکر، عمر و عثمان هستند. دسته دوم: اصحاب شورا می‌باشند که به ترتیب افضلیت، علی(ع)، زبیر، طلحه، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن وقاص هستند که همه این افراد صلاحیت خلافت و امامت را به ترتیبی که گفته شد دارا می‌باشند. دسته سوم: اهل بدر هستند که به ترتیب افضلیت، اول مهاجرین و بعد انصار می‌باشند. اما افرادی مانند معاویه، عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری که در این سه دسته ذکر نشده‌اند کسانی هستند که قرآن از آنان به صورت کلی تعریف و تمجید نموده، زیرا اینان بر اثر سجود داغ به پیشانی داشتند؛ آن جا که می‌فرماید: «سیماهم فی وجوههم من أثر السجود».[16] و [17]

آخرین عبارتی که احمد بن حنبل نقل کرد، باید ابن ملجم را هم شامل شود، زیرا او نیز علامت سجده بر پیشانی داشت.

وهابیان که خود را داخل این بحث اختلافی سنی و شیعه نموده‌اند، ملاک‌هایی برای تقدم فضیلت صحابه ارائه کرده‌اند:

ابوبکر به چهار دلیل بر دیگران مقدم است: فضلش، سابقه ایمانش، پیامبر او را بر دیگران مقدم داشت و اصحاب به اجماع او را برگزیدند. اما عمر به دو جهت بر سایرین برتری دارد: فضلش و انتصابش از جانب ابوبکر. اما عثمان پس از عمر به دو دلیل بر دیگران برتری دارد: فضلش و این که شورا او را بر دیگران برگزید. بعد از عثمان علی به دو دلیل بر بقیه تقدم دارد: فضل وی و انتخاب او به اجماع مردم.[18]

اما اگر از ماجرای غدیر، وصیت پیامبر، نزول آیات پیامبر در مورد علی(ع) و همه شواهد قرآنی، روایی و تاریخی که بر حقانیت علی(ع) تصریح داد در گذریم، این سؤال مطرح شود که

ملاک‌های حقیقی اسلام و قرآن برای تقدّم افراد چیست؟ آنچه قرآن به دست می‌آید، به شرح ذیل است:

- نخست، سبقت در ایمان: «والسابقون السابقون* أولئك المقربون».[19]
دوم، مجاهده: «وفضل الله المجاهدين على القاعدين أجراً عظيماً».[20]
سوم، علم و دانش: «هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون».[21]
چهارم، تقوا: «إن أكرمكم عند الله أتقاكم».[22]

همچنین ملاک‌های دیگری که برخی به همین ملاک‌ها بر می‌گردد. اینها می‌تواند معیار سنجش باشد، نه این که آنچه را در قرن اول اسلام اتفاق افتاده به صورت معیار در آوریم، سپس تسلیم ماقوع شده، به هر نحوی گذشته را توجیه کنیم. بدیهی است اصحاب پیامبر خدا، به ویژه اهل بدر، بیعت رضوان، بیعت شجره، اصحاب احد و... همگی قابل احترامند، زیرا آنها بودند که پیامبر خدا را یاری کردند، ولی این احترام‌ها نباید حق را پوشیده نگه دارد.

امام سجّاد(ع) به همه اصحاب پیامبر درود می‌فرستد و چنین نیایش می‌کند:
اللهم و أوصل إلى التابعين لهم بإحسان الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان خیر جزائك».

امام سجّاد می‌گوید: خدایا! بهترین خیرات را به تابعین اصحاب برسان و در قسمت دیگری از نیایش خود صحابه، تابعین صحابه و فرزندان و زنان صحابه را دعا می‌فرماید:
اللهم وصلّ علی التابعین من یومنا هذا إلی یوم الدین و علی أزواجهم و علی ذریاتهم و علی من أطاعک منهم».[23]

قرآن کریم نیز، اولین مهاجران و انصار را ستایش کرده و فرموده است:
«والسابقون الأولون من المهاجرین و الأنصار و الذين أتبعوهم بأحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه...».[24]

و پیش گامان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند.

در این آیه شریفه دو نکته مهم وجود دارد:
جمله: «أتبعوهم بإحسان»[25] بیان کننده این معناست که رضوان خداوندی نثار آن اصحابی است که تابعین خوبی برای پیامبر بوده‌اند و بعد از رحلت پیامبر هم، تابعیت خویش را بر مبنای وصیت آن حضرت حفظ کرده و مانند سلمان ابوذر و... در عمل در مسیر آن حضرت گام برداشته باشند. بنابراین کسانی که بعد از پیروی در زمان حیات او یا پس از وفات حضرت، از مرام و دین او خارج شدند و تابعیت خود را بر مبنای وصیت پیامبر حفظ نکردند، چگونه می‌توانند مشمول رضوان حق باشند؟

نکته دوم این که ظاهر آیه استنباط می‌شود باید در تابعیت بودن انصار و مهاجرین تا آخر عمر تضمین شده باشد، ولی در واقع نه همه صحابه چنین بوده‌اند و نه آیه شریفه چنین تضمینی را می‌دهد، زیرا انسان موجودی تغییر پذیر و غیر ثابت است. بنابراین دعای امام سجّاد نیز در مقام توصیف صحابه‌ای است که دارای شرایط تابعیت بوده‌اند. این نکته هنگامی روشن‌تر می‌شود که بدایم برخی منافقین جزء صحابه بودند یا بعضی صحابه بعداً مرتد شدند.[26] نمونه بارز این انحراف، مخالفت و مبارزه ام المؤمنین عایشه با خلیفه وقت است که خلافتش قانونی و مشروع بود. هم چنین مخالفت وی با سفارش آیه قرآن درباره زنان پیامبر (و قرن فی بیوتکن) نمونه‌ای روشن از انحراف یکی صحابی و روای معروف است.

بنابراین اگر در آیات قرآن توصیفی درباره اصحاب پیامبر آمده، مانند آیه مزبور توصیفی مشروط

است. برای مثال در روایتی از قول پیامبر(ص) آمده است:
لیدخل النار أحد بايع تحت الشجرة و كانوا أكثر من الف و أربعمائة؛ [27]
هیچ یک از کسانی که از اصحاب بیعت تحت الشجره هستند دوزخی نیستند و بیش از 1400 نفر بودند.

در توصیف همین اصحاب در قرآن کریم آمده است:
«لقد رضی الله عن المومنین إذ بیا بعونک تحت الشجرة...»؛ [28]
به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد. در این آیه، قید مؤمنین برای بیعت کنندگان حاکی از آن است که رضایت خداوندی یا داخل نشدن بیعت کنندگان در آتش شامل کسانی می‌شود که در روز بیعت مؤمن بودند و منافقان و غیر مؤمنان از آنها را در بر نمی‌گیرد. هم چنین کسانی را که پس از بیعت از ایمان برگشتند شامل نمی‌شود.

بنابر آنچه گفته شد، مطلق کردن صحابه و حجیت بخشیدن به عمل آنها برای ردّ حقانیت علی(ع) در امر خلافت در مقابل همه شواهد قرآنی، روایی و تاریخی مخدوش است و گفتارهایی مانند سخنان ابن حنبل - که همه اصحاب را در خور توصیف و تمجید دانسته و هیچ استثنایی برای آنها نمی‌پذیرد و می‌گوید: هرکس که به اصحاب اهانت کند رافضی است. [29] اعتبار ندارد.

وهابیان می‌گویند: اصحاب پیامبر نباید لعن شوند، چون پیامبر(ص) فرمود: بهترین مردم اصحاب من هستند، اگر کسی معاویه، عمر بن عاص، ابوموسی اشعری، ابوهریره، طلحه، زبیر، عثمان، علی، ابوبکر و عایشه را لعن کند، جزای او قتل یا چیزی کمتر از قتل است. [30]
اصل سخن پیامبر صحیح است، ولی در مصداق نمی‌توان هر فاجر و ظالمی را به دلیل این که چند صباحی با پیامبر وده یا یک لحظه محضر او را درک کرده، در شمار اصحاب و مورد احترام دانست.

البته اخلاق اسلامی و رعایت ادب حکم می‌کند که انسان مؤمن، اعم از شیعه و غیر شیعه، از به کار بردن کلمات مستهجن و ناسزاگویی به هر کس، به ویژه اصحاب و زنان پیامبر که در قرآن: «أزواجه أمهاتهم» خوانده شده‌اند، اجتناب کند.

وزارت امام علی(ع)

وهابیان، شرکت کردن امام علی(ع) در نماز جماعت به امامت ابوبکر و پذیرفتن وزارت عمر را به دلیل بر این گرفته‌اند که آن حضرت نیز خلافت خلفا را قبول داشته است. می‌گویند: عمر وزیر ابوبکر و علی(ع) وزیر عمر بود و سرانجام هم عمر داماد علی و فاطمه شد و ام کلثوم دختر علی را به عقد خود درآورد.

در منابع معتبر شعیبی درباره دامادی عمر سخنی به میان نیامده است، زیرا ام کلثوم در سال ششم هجری چشم به جهان گشود و در سال 61 وفات یافت. قبر او در باب الصغیر شام است. از ام کلثوم زوج و اولادی ذکر نشده است، ولی خواهرش زینب فرزندی داشته است. زینب و ام کلثوم یک سال اختلاف سنی داشته‌اند. البته برخی نویسندگان هم ادعا کرده‌اند که ام کلثوم همان زینب است.

اما در مورد وزارت علی(ع) در منابع مؤیدهایی وجود دارد که حضرت در حدّ مشورت و راهنمایی با خلیفه دوم همکاری می‌کرد؛ به طوری که عمر، بیش از هفتاد بار گرفته است: «لولا علی لهلك عمر؛ اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد» و این سخن در منابع شیعه و سنی به کرات آمده است.

با وجود این که علی(ع) مرد جنگ بود و در جنگ‌های زمان پیامبر همواره جلو دار بود، در جنگ‌های زمان عمر با ایران، روم، بیت المقدس و... شرکت نداشت. هم چنین در زمان ابوبکر، عمر و عثمان، که کشورهای اسلامی به والی، فرماندار، نماینده و قاضی داشت، علی(ع) برای هیچ یک از این کارها تعیین نشد، زیرا خود آنها می‌دانستند که شأن علی و صلاحیت علی، بالاتر از این مقام‌هاست و برای اداره کشور به نظریات و راهنمایی بیشتر نیازمند بودند. امام(ع) نیز از آن جا که خلافت آنها را بر حق نمی‌دانست، مسئولیت رسمی نمی‌پذیرفت، اما برای مصلحت جامعه اسلامی و جلوگیری از قضاوت‌های غیر عادلانه، نابسامانی‌ها و... که به زبان مردم بود، با آنان مشورت و درکارها راهنمایی شان می‌کرد.

شرکت در نماز جماعت به امامت ابوبکر یا عمر به معنای بر حق دانستن خلافت آنها نبود، بلکه برای رعایت وحدت مسلمانان و دوری جامعه از نفاق و تفرقه بود. البته از نظر فقهی دلایلی بر تجویز اقتدا به آنهاست، ولی دلیل بر پذیرفتن حقانیت خلافت آنان نیست، زیرا امام(ع) همواره آشکارا خلافت شرعی را از آن خویش می‌دانست.

وقتی عمر به سبب وزارت در زمان ابوبکر برای خلافت، حق تقدّم می‌یابد، تقدّم علی(ع) بر دیگران طبیعی است، زیرا آن بزرگوار در طول حیات پیامبر(ص) وزیر حضرت رسول بود.

در مسند احمد بن حنبل از منابع معتبر اهل تسنن آمده که رسول خدا فرمود:

اللهم إني أقول كما قال أخی موسى: اجعل لی وزیراً من أهلی علیاً؛

خدایا من سخنی را می‌گویم که برادرم موسی(ع) گفت: برای من وزیری از خانواده‌ام قرار بده، که برادرم علی باشد.

- [1] . 321 [2] .. [3].322 [4] . [5] . [6].2 [7].8 [8].156 [9].2 [10].25 .
 [11].148 [12]. [13]. [14].59 [15].55 [16].6 246 16 269 1 [17].29 ..
 [18].148 [19].301 [20].11 10 [21].95 [22].9 [23].13 [24]. [25].100 .
 [26]. [27].98 1 [28]. [29].18 [30].147 .305